

سید عبدالعلی قوام*

محمد قیصری**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۳

چکیده

این مقاله درصدد است نشان دهد ایدئولوژی ملی‌گرایی که در غرب نقش مهمی در دولت – ملت‌سازی بر عهده داشت و یکی از مبانی محوری در گذر از سازمان‌های سیاسی قدیم به پدیده دولت – ملت مدرن بود، در خاورمیانه چه نقشی را ایفا کرد و چه تاثیری بر فرآیند دولت – ملت‌سازی در این منطقه بر جای گذارد. نکته حایز اهمیت آنکه، برخلاف جوامع غربی که ایدئولوژی ملی‌گرایی در پویش درونی و در فرآیند تکامل این جوامع شکل گرفت، ملی‌گرایی در جوامع خاورمیانه همانند پدیده دولت – ملت، یک مفهوم وارداتی بود. براین اساس، در این مقاله تلاش می‌شود با بررسی دو جریان بزرگ ملی‌گرایانه در خاورمیانه؛ یعنی ملی‌گرایی لیبرال و پان‌اسلامیسم، تاثیر و پیامد آنها بر عرصه دولت – ملت‌سازی در خاورمیانه مورد بررسی قرار گیرد. در این راستا ابتدا مفهوم ملی‌گرایی بررسی می‌شود و سپس در دو مبحث جداگانه ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه لیبرال و پان‌اسلامیسم، معرفی و به پیامدهای آنها بر عرصه دولت – ملت‌سازی در جوامع خاورمیانه پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: دولت – ملت، ملی‌گرایی، پان‌اسلامیسم، ملی‌گرایی استعماری، خاورمیانه

* استاد علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی

** کارشناس ارشد مطالعات خاورمیانه و پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک

mgheisari@csr.ir

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نوزدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۱، صص ۳۶ – ۱۱.

مقدمه

اگرچه سازمان سیاسی تحت‌عنوان دولت و یا به عبارت صحیح‌تر حکومت از گذشته دور در تاریخ سیاسی و اجتماعی بشر و حتی سپهر اندیشه آدمی وجود داشته است، باید اذعان کرد که پدیده دولت - ملت، پدیده‌ای جدید و مربوط به دوران مدرن می‌باشد. بر این اساس پدیده دولت - ملت اساساً یک پدیده غربی است و مبانی و فرایند تکوین آن را بایستی درون تمدن غرب و هم‌گام با فرایند تجدد غربی و رنسانس علمی پی‌گرفت. معاهده وستفاليا به سال ۱۶۴۸، در واقع نقطه عطفی در پیدایش دولت - ملت مدرن است. قبل از معاهده وستفاليا و ظهور دولت - ملت‌های مدرن، جهان تحت تسلط سازمان‌های سیاسی چندوجهی همچون کلیسا، امپراتوری‌ها چندقومی، دولت - شهرها، تنظیمات قبیله‌ای و سازمان‌های فئودالی بود که هر یک به‌نوعی «شبکه‌ای از روابط میان ارباب - رعیت»^۱ را شکل می‌دادند. دولت - ملت مدرن که با ویژگی‌هایی همچون افزایش تمرکز، نهادینه‌سازی، اقتدار عمومی و مرزهای سرزمینی مشخص همراه بود،^۲ جایگزین این سازمان‌های سیاسی شد تا برای بیش از ۳۵۰ سال بازیگر اصلی سیاست جهانی باشد. جایگزینی و ظهور دولت مدرن خود ریشه در تحولاتی داشت که در دوره ماقبل مدرن حادث شده بود. این تحولات هم در بعد نظری؛ یعنی دستگاه فکری - فلسفی غرب، و هم در بعد عملی؛ یعنی تحول در مختصات تاریخی - اجتماعی جوامع غرب رخ داد.

بررسی و پی‌گیری این تغییر و تحولات اگرچه از اهمیت بسزایی برخوردار می‌باشد، به‌لحاظ کوتاهی مجال، پرداختن به این موارد از حوصله این نوشتار خارج است. به‌طور خلاصه می‌توان گفت که مهم‌ترین این تغییرات در حوزه نظری، تمایز میان اخلاق (مذهب) و سیاست، تحول در منشاء الهی به منشاء قراردادی دولت، تحول در فهم و درک دولت از یک پدیده سازمان‌یافته به یک پدیده مکانیکی و در حوزه عملی نیز فروپاشی نظم فئودالی و شکل‌گیری طبقه بورژوازی، ظهور ایدئولوژی سرمایه‌داری، شکل‌گیری و استقلال حوزه عمومی، شکل‌گیری ایدئولوژی ملی‌گرایی، شکل‌گیری هویت ملی و ... بود که موجبات تشکیل و تکوین دولت - ملت مدرن را

1. Chains of Lord-Vassal

فراهم نمود. بر این اساس ایدئولوژی ملی‌گرایی یکی از مبانی اصلی در فرآیند تشکیل دولت-ملت مدرن به‌شمار می‌رود. توضیح اینکه ابداع و استقلال حوزه عمومی که پایانی بر کارکرد نهاد مذهب در امر ملت‌سازی بود، مبانی هویت‌ساز و ایدئولوژیک دیگری را طلب می‌کرد تا افراد و گروه‌های تجاری را که شهرها را پایگاه خود قرار داده بودند و با توجه به منافع اقتصادی و تجاری مشترک به خودآگاهی جمعی مشترکی رسیده بودند، سامان داده و مبانی هویتی جدیدی ایجاد نماید. این ایدئولوژی جدید همان ملی‌گرایی بود که به‌جای هویت‌های سنتی همچون مذهب، قبیله، روستا و ... بر مبنای هویت ملی با نمادهای جدیدی همچون پرچم ملی، پول ملی، مرزهای ملی، حاکمیت ملی و ... استوار بود. بدین لحاظ ملی‌گرایی به‌عنوان یک ایدئولوژی دولت‌ساز که یکسره بر پایه الزامات دنیوی بنا شده بود، به هسته مرکزی فرآیند تکوین دولت-ملت مدرن تبدیل شد.

۱. ملی‌گرایی

مفهوم ملی‌گرایی از جمله مفاهیم جدیدی است که هم‌پای مفاهیم دولت - ملت، ملت و ملت‌سازی و غیره، در سپهر اندیشه و عمل انسان در عصر مدرن مطرح شد.^۳ بی‌هیچ تردیدی ملی‌گرایی و ایدئولوژی ملی‌گرایی تاثیر عمیقی بر دولت - ملت‌سازی مدرن داشت. ملی‌گرایی (به‌خصوص ملی‌گرایی لیبرال) مرحله‌ای از نوسازی و توسعه جامعه بود که در آن زمینه سیاسی و اجتماعی ظهور دولت مدرن را مهیا ساخت. ایدئولوژی ملی‌گرایی نیز به مانند مفهوم ملت از جهتی ریشه در ویژگی‌ها و نشانه‌های نظام فرهنگی و جامعه ماقبل سرمایه‌داری به‌خصوص انفکاک میان سیاست و مذهب داشت. انفکاک میان سیاست و مذهب موجب شد که سیاست حوزه مستقلی از مذهب باشد و لذا با توجه به اینکه دیگر مذهب نمی‌توانست براساس معیارها و ضوابط خاص خود در جامعه جدید همبستگی ایجاد کند، ملی‌گرایی که ایدئولوژی اصلی طبقه بورژوازی جدید بود، طبقه جدیدی که خود نیز حاصل استقلال حوزه سیاست از مذهب بود، این رسالت را بر عهده گرفت. در واقع ملی‌گرایی در گذار جوامع و حکومت‌های سنتی به دولت ملی مدرن، سازوکار یک‌پارچه‌کننده و ثبات‌بخش جدیدی در مقابل سازوکارهای ناکارآمد پیشین که

اغلب مبتنی بر مذهب، نظم امپراتوری و نظم قبیله‌ای بود، پدید آورد؛ چرا که در وضعیت جدید (دولت ملی) دیگر سازوکارهای پیشین قادر به یک‌پارچگی جامعه نبودند و در این فرآیند، ملی‌گرایی با تداوم حیات سیاسی جوامع و گذار از آشفتگی و پراکندگی‌ها، توانست با نهادینه ساختن شیوه‌های اجرای اصول و کارکردهای خود به‌مثابه یک سازوکار جدید از عهده یک‌پارچگی ملی برآید.^۴ بر این اساس ملی‌گرایی به مثابه یک ایدئولوژی جدید توانست فرد را به‌منظور حفظ همبستگی با مفهوم ملت پیوند زند و از این راه ملت را با دولت ارتباط دهد. در واقع، ملی‌گرایی در شرایط فقدان مذهب و عدم کارایی آن توانست به‌مثابه پلی میان جوامع سنتی و دولت‌های مدرن عمل نماید و از این منظر ملی‌گرایی به‌عنوان ایدئولوژی اصلی دوران گذار نقش مهمی را در فرآیند تکوین و تشکیل و یا به‌عبارتی دولت-ملت‌سازی بر عهده داشت.

۲. ایدئولوژی ملی‌گرایی لیبرال و دولت - ملت در خاورمیانه

ملی‌گرایی لیبرال به‌عنوان ایدئولوژی مسلط دوران گذار، توانست نظم پیشین را که مبتنی بر همبستگی‌های سنتی از قبیل مذهب، قبیله و یا خانواده بود، به سوی نظم جدید که مبتنی بر همبستگی ملی و سکولار بود، هدایت نماید. خلق دولت - ملت نوین در غرب حاصل چنین فرآیندی بود. از این منظر ایدئولوژی ملی‌گرایی به‌عنوان یک مفهوم مدرن که البته ریشه در نظام ماقبل مدرن داشت، نقش اساسی در تکوین و تداوم دولت مدرن بر عهده گرفت.^۵ در جوامع خاورمیانه چنین فرآیندی در اثر پویایی درونی اجتماع حاصل نشد، بلکه آشنایی خاورمیانه با ایدئولوژی ملی‌گرایی لیبرال به‌عنوان یک ایدئولوژی دولت‌ساز، ناشی از خصلت ذاتی مدرنیته مبنی بر گسترش و جهان‌شمولی مفاهیم و لوازم آن بود. لذا می‌توان گفت که این ایدئولوژی نیز همانند بسیاری از مفاهیم و ایدئولوژی‌های دیگر ارمغانی خارجی بود که توسط جریان‌های فکری و روشنفکران این کشورها به خاورمیانه وارد شد که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

الف. جریان‌های ملی‌گرایی لیبرال در خاورمیانه

ملی‌گرایی لیبرال اولین جریان جدی در راستای دولت‌سازی به سبک مدرن در خاورمیانه بود که توسط روشنفکران غرب‌گرا و اندیشمندان تجددخواه مطرح، ترویج و ترغیب شد. در واقع اولین برخورد و تعامل جهان اسلام و منطقه خاورمیانه با تمدن غرب در اثر جنگ‌هایی بود که تقریباً غالب مناطق خاورمیانه آن روزگار، که در امپراتوری قاجاری و عثمانی خلاصه می‌شدند، در آن درگیر شدند. شکست‌های پی‌در پی عثمانی از قدرت‌های اروپایی و در نهایت اشغال مصر توسط فرانسه در سال ۱۷۹۸ و شکست‌های سنگین قاجارها در جنگ با روس‌ها، جوامع خاورمیانه‌ای را که قهرمان دنیای خودشان بودند با این حقیقت تلخ مواجه کرد که دچار ضعف و عقب‌ماندگی شدید تاریخی هستند. در این راستا و به‌منظور جبران این عقب‌ماندگی تاریخی بود که اصلاح‌گران اولیه درصدد اخذ مظاهر و لوازم تمدن و فرهنگ غرب برآمدند. ایدئولوژی ملی‌گرایی لیبرال نیز از جمله همین مظاهر تمدن غربی بود که روشنفکران و نخبگان تجددخواه خاورمیانه را بر آن داشت تا سامان سیاسی و اجتماعی خود را بر اساس آن بنا کنند. تجددگرایان در چارچوب ملی‌گرایی لیبرال، با نادیده گرفتن پوشش درونی و تکوین تاریخی دولت-ملت در غرب، سعی در اخذ همان مفاهیم و اندیشه‌هایی داشتند که دولت ملی مدرن بر اساس آن شکل گرفته بود؛ اندیشه‌ها و مفاهیمی همچون آزادی، قانون، برابری، لیبرالیسم اقتصادی، عدالت، دموکراسی، مشروطه‌خواهی و ... که جوامع خاورمیانه نسبت به آنها بیگانه بودند.

این جریان‌های فکری و تحولات در جوامعی همچون ایران، ترکیه و مصر که هم از سطح توسعه بیشتری نسبت به سایر جوامع خاورمیانه‌ای برخوردار بودند و هم به لحاظ جغرافیایی، سیاسی و نظامی ارتباط و تعامل مستقیمی با تمدن غرب و اروپاییان داشتند، زمینه مساعدتری برای رشد یافت. روانشاد حمید عنایت، جامعه مصر را حتی از سایر جوامع خاورمیانه پیشروتر دانسته و در این زمینه بیان می‌کند: «پیش‌گامی مصر در پیروی و اخذ تمدن غرب، حتی قبل از تحولات معروف به «تنظیمات» در امپراتوری عثمانی، آغاز شد و حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ در واقع نشانه و سرآغازی بر این حرکت است.»^۱ رفاعه رافع طهطاوی (۱۸۷۳-۱۸۰۱) یکی از پیش‌گامان این طرز تفکر در خاورمیانه و در مصر بود. وی که بین سال‌های ۱۸۳۱-۱۸۲۶ در

پاریس به سر می‌برد، به شدت تحت‌تاثیر متفکران غرب، به‌خصوص متفکران دوره روشنگری قرار گرفت و به تاسی از غرب، راه حل جوامع اسلامی خاورمیانه را در پیروی از عقل ابزارمند مدرن و نهادهای کارساز آن می‌دانست. طهطاوی تغییر را اصل زندگی اجتماعی و دولت را ابزار ضروری این تغییر می‌دانست. وی در روایتی که از انسان مدرن غربی آورده است، او را فردی می‌داند که دل در گرو آینده دارد و در پی پیشی گرفتن از اجداد خود است. وی در این زمینه بیان می‌کند: «هر کسی که صاحب حرفه‌ای است، می‌کوشد چیزی را که قبلاً اختراع نشده است، پدید آورد و یا چیز قدیمی را کامل نماید.»^۷ وی سپس از این مباحث زیربنایی و فلسفی به مباحث اجتماعی و اصول حکومت‌داری به‌عنوان یکی از پایه‌های اصلی دولت ملی مدرن می‌رسد و در این زمینه می‌نویسد: «در گذشته، حکومت کردن کاری پنهانی و منحصر به افرادی انگشت‌شمار بود، ولی امروزه حکومت باید بر تفاهم میان حاکم و محکوم (حکومت و مردم) استوار باشد. بدین منظور، همه صاحب‌منصبان دولتی باید فنون حکومتی را درست بدانند و مردم عادی نیز باید قوانین آن و نیز حقوق و تکالیف خویش را بشناسند.»^۸ طهطاوی به دلیل داشتن همین افکار نوظهور با حکومت مصر در افتاد و برای مدتی به سودان تبعید شد.

پس از طهطاوی متفکران دیگری همچون پطرس البوستانی (۱۸۸۳-۱۸۱۹)، شبلی شمیل (۱۹۱۷-۱۸۵۰)، طه حسین (۱۹۷۳-۱۸۸۹) در مصر و خیرالدین پاشا (۱۸۸۹-۱۸۰۱)، ابن ابی‌ضیاف (۱۸۷۴-۱۸۰۲) در تونس و سایر کشورهای شمال آفریقا ظهور کردند و کم و بیش همان راهی را تبلیغ نمودند که طهطاوی آغاز کرده بود. از دیدگاه این متفکران نیز اروپا و تمدن غرب باید منبع، ماخذ و الگوی جوامع خاورمیانه باشد. اروپا برای اینان نماینده سه چیز است: فرهنگ انسانی، فضایل مدنی و حکومت مردمی. پیروزی‌های مادی غرب محصول هوشمندی و عقلانیت حاکم بر روح آن است. لذا برای اینکه دولت‌های جدید در خاورمیانه بتوانند موفق شوند، باید از اروپا تقلید نمایند و از آن الگو بگیرند. طه حسین معتقد است که مصر مستقل جدید باید جزئی از اروپا شود: «ما باید راه اروپا را تا به آنجا دنبال کنیم که هم‌تراز و همکار آنها در تمدن شویم. این دنباله‌روی، در همه جنبه‌ها خواهد بود، خواه خوب، خواه بد، خواه شیرین، خواه تلخ، خواه دوست‌داشتنی، خواه تنفرانگیز.»^۹

چنین دیدگاهی از سوی دیگر متفکران خاورمیانه‌ای به‌خصوص در ترکیه (عثمانی) نیز تعقیب می‌شد؛ تفکراتی که در نهایت منجر به تحولات معروف به تنظیمات شد. ظهور حلقه «عثمانی‌های جوان» و بعدها «ترک‌های جوان» در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم همگی دال بر رونق چنین دیدگاهی در میان متفکران ترک بود. در سرزمین‌های شرقی خاورمیانه به‌خصوص در ایران، که خود از پیش‌گامان تجددخواهی بود، نیز چنین دیدگاه‌هایی از رونق خاص و بازار گرمی برخوردار بود. روشنفکران و متجددینی همچون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله، عبدالرحیم طالبوف و ... از طرفداران مدرنیته غربی بودند. اینان البته هر یک به درجاتی، همانند روشنفکران ترک و مصری خواهان تقلید از اروپا و پیروی از تمدن غرب بودند؛ چرا که اخذ تمدن غرب باعث می‌شود به‌سرعت جوامع آنان از وضعیت عقب‌ماندگی رهایی یابد و در زمره پیشرفتگان زمان قرار گیرد. بر این اساس بود که مفاهیمی همچون آزادی، قانون، دولت، ملت، پارلمان، حکومت مشروطه، ملی‌گرایی یا وطن‌خواهی و ... که در دل تمدن غرب روییده و در پویش‌های درونی آن بالیده بود، بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای وارد منطقه خاورمیانه شد. متجددین و ن خواهان بر اساس درک و فهم خود سعی در بومی‌سازی این مفاهیم و ارزش‌ها در جامعه خود داشتند. در واقع در راستای همین بومی‌سازی مفاهیم و ارزش‌ها بود که این مفاهیم از معنای واقعی خود تهی شده و معانی غیر از معنای اصلی‌اش از آنها مراد می‌شد. ماشاءالله آجودانی در اثر خود به‌نام *مشروطه/ ایرانی* بر این امر تاکید می‌کند و همان‌گونه که از نام اثر نیز پیداست؛ یعنی مشروطه‌ای که ایرانی شده است، نشان می‌دهد چگونه مفاهیم و ارزش‌های غربی از معنای اصلی خود تهی شده و معانی غیر از آن بر این مفاهیم و واژگان بار شده است.

به‌طور کلی روشنفکران غرب‌گرا و تجددخواه در تمامی سرزمین‌ها و جوامع خاورمیانه از مصر تا ایران که در اینجا از آنها تحت‌عنوان ملی‌گرایان لیبرال یاد شده است، حول چند اصل مشترک اجماع داشتند که در ادامه به این موارد اشاره می‌کنیم:

ب. اصول مشترک جنبش‌های ملی‌گرایی لیبرال در خاورمیانه

۱. نگاه مثبت به تمدن غرب: اولین و مهم‌ترین وجه مشترک ملی‌گرایان لیبرال، الگوبرداری و نگاه مثبت به غرب بود. از نظر ملی‌گرایان لیبرال، همان‌گونه که در بالا نیز گفته شد، تمدن غرب باید محور همه کارها قرار گیرد و برای اینکه جوامع خاورمیانه به سطح آنان برسند، بایستی به الگوبرداری و تقلید از آن بپردازند. خوش‌بینی و خوش‌باوری نسبت به تمدن غرب تاحدی بود که حتی زمانی که در دوره زندگی متفکرانی چون طهطاوی، فرانسه به الجزایر حمله کرد و آن را تصرف و اشغال نمود، چندان از این امر اظهار تاسف و ناخشنودی ننمود، بلکه حتی در دل نیز از آن خرسند و حاکمیت فرانسویان بر الجزایر را به فال نیک گرفته که می‌توانست گشایشی در وضعیت جامعه عقب مانده الجزایر ایجاد نماید. برای این روشنفکران، فرانسه و به‌طور کلی اروپا نه مظهر غاصب و جهان‌خوار، بلکه نماینده علوم و پیشرفت مادی بود.^{۱۰} چنین دیدگاهی کم‌وبیش در میان سایر لیبرال‌ها در اکثر مناطق خاورمیانه وجود داشت. طرفداری و حمایت متجددانی همچون سید احمد و علی‌شاه دهلوی در شبه قاره هند از استعمارگران بریتانیایی در همین راستا قابل تفسیر است. امضای قراردادی توسط وثوق‌الدوله در سال ۱۹۱۹ که ایران را تحت‌الحمایه بریتانیا قرار می‌داد، علاوه بر همه دلایل دیگری که داشت، بر چنین منطقی استوار بود. برای ملی‌گرایان لیبرال، اروپا و تمدن غرب بیش از آنکه مظهر قدرت سیاسی، امپریالیسم و استعمار باشد (آن‌طور که متفکران مارکسیست فهم می‌کنند) یک پدیده فرهنگی بود و بر همین اساس ملی‌گرایان لیبرال نتوانستند درک و فهم عمیقی از مناسبات پیچیده استعماری و رقابت قدرت در نظام بین‌الملل داشته باشند. همین امر، نقش مهمی در رویگردانی از تجددخواهی و ایدئولوژی ملی‌گرایی لیبرال در حوزه دولت-ملت‌سازی و گرایش به ایدئولوژی پان‌اسلامیسم در مقاطع بعدی در جوامع خاورمیانه داشت.

۲. ملی‌گرایی: محور دیگری که ملی‌گرایان لیبرال بر آن تاکید داشتند و بر همین اساس نیز به آنها ملی‌گرا گفته می‌شود، تاکید بر گذشته جوامع خودشان و ترویج وطن‌پرستی بود. چنین پدیده‌ای سابقه قبلی در جوامع خاورمیانه ندارد و در اثر ورود مدرنیته و ارزش‌های غربی بود که مفاهیمی همچون ملت، ملی‌گرایی و میهن‌پرستی وارد ادبیات سیاسی منطقه شد. آجودانی

به‌خوبی بیان می‌کند که تا قبل از دوران مشروطیت در ایران مفاهیمی همچون ملت و ملی‌گرایی هیچ معنایی نداشت^{۱۱} و این مفاهیم برای اولین بار در آثار متجددان و ملی‌گرایان لیبرالی همچون ملک‌خان، آخوندزاده و آقاخان کرمانی به کار برده شد. این روشنفکران با تأکید بر ایرانیت، به‌عنوان محور اصلی همبستگی جدید میان ایرانیان، برای اولین بار عنصر هویت ملی را وارد گفتمان سیاسی ایران نمودند. در این راستا بود که بسیاری از متجددان و ملی‌گرایان لیبرال سعی در برجسته نمودن فرهنگ و تمدن ایران پیش از اسلام نمودند. در ترکیه نیز چنین وضعیتی وجود داشت. ملی‌گرایان لیبرال که در ابتدا اصلاح‌گرایانی بودند که نمود فکری آنان در «تنظیمات» و سپس در حلقه عثمانی‌گرایان و ترک‌های جوان تجلی داشت نیز بر عنصر ترک به‌عنوان یک مبنای هویت‌بخش تأکید داشتند. البته این امر در ابتدا کم‌رنگ بود، اما هرچه به سمت سال‌های پایانی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نزدیک می‌شویم، عنصر ترک و نژاد و زبان ترکی پررنگ‌تر می‌شود، تا جایی که پس از انقلاب ترک‌های جوان در سال ۱۹۰۸ عملاً به ورطه پان‌ترکیسم فرو می‌غلطند. در مصر نیز روشنفکران مصری از طه‌طاوی تا طه حسین همیشه نیم‌نگاهی به گذشته مصر در دوران ماقبل اسلام، به‌خصوص دوران فراعنه، داشته‌اند، به نحوی که بعدها حتی جنبشی تحت‌عنوان فرعونیسیم که در عناد و تقابل با عربیت و اسلامیت قرار داشت، رخ نمود؛ هرچند این جنبش به لحاظ دامنه و توانایی بسیار محدود بود. طه‌طاوی با توجه به گذشته مصر، سعی داشت عقاید اسلامی را با غرور مصری درهم آمیزد. به نظر طه‌طاوی مصر باستان باید علاوه بر سرچشمه افتخار و غرور ملی، آموزگار و راهبر مصر امروز باشد و مصریان باید در بسیاری از وجوه تمدن خود، از مصر فراعنه الهام بگیرند.^{۱۲} طه حسین، از ملی‌گرایان متاخر، نیز از احیای تمدن مصر باستان و ارتباطی که جهان مصر باستان با غرب داشته است، سخن می‌گوید و مدعی می‌شود که مصر به حوزه تمدنی غرب و نه شرق تعلق دارد.^{۱۳}

۳. اعتقاد به ارزش‌های لیبرال: سومین محور ملی‌گرایی لیبرال تأکید بر ارزش‌هایی همچون

آزادی، قانون، پارلمان و حکومت مشروطه بود. در واقع جنبه لیبرالی ملی‌گرایی در این دوره به‌خاطر تعقیب، حمایت و تشویق چنین ارزش‌هایی بود. ملی‌گرایان لیبرال ایرانی همچون میرزا ملک‌خان، فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، تقی‌زاده، کسروی و ... همگی بر این اصل که

تنها راه پیشرفت ایران و رسیدن به سرمنزله سعادتمند، حکومت مشروطه مبتنی بر قانون است، تاکید داشتند. در عثمانی و مصر نیز چنین تصویری وجود داشت و همان گونه که گفته شد، روشنفکرانی همچون طهطاوی، خیرالدین پاشا، و طه حسین بر حکومت مشروطه و قانون تاکید می کردند. از این جهت ملی گرایی لیبرال و روشنفکران تجددخواه، متأثر از ایده های ملی گرایی فرانسوی بودند. در حالی که جنبش های ملی گرای بعدی در خاورمیانه همچون پان ایرانیسم، پان ترکیسم و پان عربیسم که بر عناصر نژاد و زبان استوار بود، مبتنی بر ارزش های ملی گرایی آلمانی بودند. ملی گرایی فرانسوی که منجر به انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ شد، مبتنی بر ارزش های لیبرالی همچون آزادی، حقوق بشر و مهم تر از همه حاکمیت مردم بود و عناصر نژادی، قومی و زبانی کمتر در آن دخیل بودند؛ بر این اساس ملی گرایی فرانسوی یک ملی گرایی چندقومی و یا ورای قوم و نژاد بود که برخلاف ملی گرایی آلمانی، مفهوم حاکمیت مردم را با دولت درهم می آمیزد و بر حقوق مدنی مشترک ورای قوم، نژاد و زبان تاکید می کند. از این منظر است که به آن ملی گرایی دموکراتیک نیز گفته می شود. ملی گرایان لیبرال در خاورمیانه نیز تحت تاثیر چنین دیدگاهی بودند. این امر در میان ملی گرایان لیبرال در ایران و مصر نسبت به سایر جوامع خاورمیانه پررنگ تر بود، به نحوی که غالب آثار و متونی که ترجمه شد، از زبان فرانسه و آثار فیلسوفان و روشنفکران فرانسه بود. طهطاوی در مدتی که در فرانسه بود، منشور قانون اساسی فرانسه و همچنین متونی از منتسکیو و ژان ژاک روسو، دو فیلسوف بزرگ فرانسه که افکارشان تاثیر عمیقی بر انقلاب فرانسه و روشنفکری فرانسه داشت، را به عربی ترجمه کرد و در سال ۱۸۳۰ کتابی در مورد نهادهای پارلمانی فرانسه منتشر ساخت.^{۱۴}

در ایران نیز بسیاری از متون فرانسوی به خصوص آثار ژان ژاک روسو و منتسکیو به همت روشنفکرانی همچون فتحعلی آخوندزاده، ملکم خان، آقاخان کرمانی و میرزا یوسف خان مستشارالدوله ترجمه و تلخیص شد. مستشارالدوله در کتاب یک کلمه، اصلی ترین مواد اعلامیه حقوق بشر را که در مقدمه قانون اساسی فرانسه پذیرفته شده بود، به زبان فارسی ترجمه کرد و در محتوای کتاب نیز به شدت از دیدگاه های منتسکیو مبنی بر تفکیک قوای سه گانه و دیدگاه های روسو مبنی بر حاکمیت مردم متأثر بود. فریدون آدمیت در فکر آزادی در این زمینه

می‌گوید: «میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله اولین نویسنده‌ای است که منشا و قدرت دولت را اراده ملت می‌دانست»^{۱۵} و این فهم در نتیجه آشنایی با افکار متفکران فرانسوی حاصل شد. تأثیر ملی‌گرایی فرانسوی بر روشنفکران ایرانی به حدی بود که بسیاری از قوانین حقوقی ایران به تقلید از قوانین حقوقی فرانسه نگاشته شد.

۴. سکولاریسم: چهارمین محور ملی‌گرایی لیبرال، سکولاریسم بود. اساساً ملی‌گرایی در جوامع غربی، در فقدان مذهب به‌عنوان عامل اصلی همبستگی در جوامع ماقبل مدرن، توانست نظم جدید را بر پایه هویت ملی و همبستگی ملی فارغ از هر نوع تعلق مذهبی، قبیله‌ای، قومی و یا نژادی فراهم آورد. چنین دیدگاهی نیز کم و بیش در میان ملی‌گرایان لیبرال به‌خصوص متاخرین وجود داشت؛ به‌طور مثال، در حالی که رفاعة طهطاوی در مصر، ابن ابی‌ضیاف و خیرالدین در تونس از پیش‌گامان ملی‌گرایی لیبرال به‌شمار می‌رفتند، چندان قائل به تفکیک میان مذهب و سیاست و تمدن غرب و ایمان اسلامی نبودند و حتی سعی در مصالحه و ایجاد وفاداری بین شریعت و فن قدرت و نوع زندگی اجتماعی اروپایی داشتند.^{۱۶} طه حسین از متاخرین معتقد به جدایی دین از سیاست بود. به اعتقاد طه حسین، در یک ساختار سیاسی جدید مطابق با الگوی دولت - ملت اروپایی، یکی از اصول بنیادین جدایی اربابان دین از سیاست بود. به نظر وی، چنین جدایی به آسانی در مصر امکان‌پذیر است. چنین دیدگاهی در بین ملی‌گرایان غیرعرب، به‌خصوص در میان روشنفکران ایرانی عمیق‌تر بود. به‌طور مثال، اگرچه در آثار تعدادی از این روشنفکران همچون میرزا ملکم‌خان، عبدالرحیم طالبوف تبریزی، میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله و میرزا حسین‌خان سپهسالار چندان تمایزی میان مذهب اسلام و سیاست وجود ندارد و غالب این متفکران بر همبستگی و اتحاد میان دین و دولت تأکید می‌کردند، متفکران دیگری همچون فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و بعدها احمد کسروی نه تنها بر سکولاریسم تأکید داشتند، بلکه در مقاطعی به عناد و ضدیت با مذهب اسلام نیز پرداختند. از دیدگاه این متفکران، حمله اعراب به ایران و در درجه بعد دین اسلام عامل تمام بدبختی بعدی در تاریخ ایران شناخته شد. اعراب نماد توحش و دین اسلام عامل عقب‌ماندگی ایران قلمداد شد و در مقابل، فرهنگ ایرانی و آیین زرتشتی نماد تمدن، مهربانی و انسان‌دوستی، توسل و بازگشت

به ایران باستان عامل سعادت و پیشرفت تلقی می‌شد. فتحعلی آخوندزاده یکی از اولین ملی‌گرایان و از مشروطه‌خواهان بنام در نامه‌اش خطاب به رهبر زرتشتیان چنین می‌نویسد: «شما یادگار نیاکان مایید و قرونی است که به واسطه دشمنان وطن خودمان - یعنی مسلمانان - به درجه‌ای از شما دور شده‌ایم که اکنون شما ملت دیگر و در مذهب دیگر به‌شمار می‌آیید. آرزوی من این است که مغایرت از میان ما رفع شود و ایرانیان بدانند که ما فرزندان پارسیانیم و وطن ما ایران است ... نیاکان ما عدالت‌پیشه و فرشته‌کار بودند. ما فرزندان ایشان نیز در این شیوه حمیده باید پیروان ایشان باشیم، نه پیروان راهزنان و اهریمنان ...»^{۱۷} و یا در جایی دیگر می‌گوید: «کاش ثالثی پیدا شدی و ملت ما را از قید اکثر رسوم ذمیمه این عرب‌ها که وطن ما را که گلستان روی زمین بود، خراب اندر خراب کردند و ما را به این ذلت و سرافکندگی، عبودیت و رذالت رسانیدند، آزاد نمودی ...» و در دنباله‌روی از غرب و تغییر الفبا به لاتین چنین ادامه می‌دهد که «خط لاتینی موجب سواد و علم خواهد شد. از نکبت خط قدیم اسلام اهل قفقاز مثل حیوان، هنوز کور و بی‌سواد مانده‌اند.»^{۱۸} میرزا آقاخان کرمانی نیز در رساله صد خطابه خود چنین می‌نویسد: «گمان ندارم هیچ کیشی تاکنون به طبع ایرانیان موافق دین زرتشت شده باشد»، و در هشت بهشت چنین می‌نگارد: «برخلاف دین زرتشت، دین اسلام مناسب قبایل وحشی و دزد مزاج بود که راهی برای معاش و زندگی جز غارت نداشتند.» وی سرانجام در رساله سی‌وسوم کتاب صد رساله پا را از این هم فراتر می‌گذارد و خیال‌پردازانه معتقد است که اسلام نه‌تنها در محدوده علمی و عملی ایرانیان را دچار مشکل نموده، بلکه طبع، شکل و قیافه آنها را نیز تغییر داده است. وی در این زمینه چنین بیان می‌کند: «اندام‌های رسا و زیبای ایرانیان که وضعش در تاریخ‌های قدیم آمده و در آثار باستانی می‌بینیم، مبدل به چهره‌های زرد، قدهای خمیده، سرهای به‌زیر افتاده، رخسارهای زنان ژولیده موی و از همه بدتر دماغ‌های مالیخولیایی وحشت‌زده از گرز نکیر و منکر، همه از آثار اسارت متمدنی و احکام جاری است.»^{۱۹}

ذکر این نکته مفید به‌نظر می‌رسد که برخلاف ملی‌گرایی ایرانی و ترکی، ملی‌گرایی عربی چه از نوع لیبرال و چه از نوع رادیکال‌ش، نتوانست و یا به‌عبارت دقیق‌تر نخواست هویت عربی را بر محوری غیراسلامی بنا کند، به‌گونه‌ای که ملی‌گرایی عربی در هیچ دوره‌ای به انکار و یا مخالفت با

اسلام منجر نشد. در این زمینه باید گفت در حالی که ترک‌ها بر هویت قومی خود پای می‌فشرده و اساس جامعه جدیدشان را بر مبنای ملی‌گرایی سکولار ترک بنا نهادند و در حالی که ملی‌گرایی ایرانی با توسل به گذشته اسطوره‌ای ایران قبل از اسلام، نوعی مخالفت و یا بی‌اعتنایی به مذهب را تبلیغ می‌کرد، ملی‌گرایی عربی گذشته‌ای روشن جز تاریخ باشکوه اسلام نداشت. به تعبیر کنستانتین زوریک، یکی از متفکران و بنیان مسیحی ملی‌گرایی عرب: «اعراب وقتی به گذشته خود می‌نگرند، درمی‌یابند که آنچه اسباب پیدایش آنان را در تاریخ به‌عنوان یک ملت پدید آورد، حضرت محمد (ص) بود ...»^{۲۰} بدین ترتیب می‌توان گفت که ملی‌گرایی عرب اگر بخواهد اسلام را نادیده بگیرد، به کدام مجد و عظمت و گذشته می‌تواند باز گردد؟ در حقیقت تمدن تاریخی اعراب از اسلام و با اسلام است که متولد می‌شود. قبل از اسلام، چیزی نیست که ملی‌گرایی عرب بتواند بر آن تکیه زده و به مفاخر و دستاوردهای تمدنی آن مباهات نماید.

ج. ملی‌گرایی لیبرال و شکست دولت - ملت‌سازی در خاورمیانه

به‌طور کلی ملی‌گرایی لیبرال در کشورهای خاورمیانه به‌رغم تاثیرات ژرفی که از خود به‌جای گذاشت، نتوانست بسان جوامع غربی نظم جدیدی را بر محور دولت - ملت بنا نهد. ایدئولوژی ملی‌گرایی لیبرال در بهترین حالت موفق به تشکیل دولت‌های مستعجل مشروطه در ایران، پس از انقلاب مشروطه ۱۹۰۵، و ترکیه، پس از انقلاب ترک‌های جوان در سال ۱۹۰۸ شد. دولت‌هایی که هنوز شکوفا نشده، به‌سرعت پژمرده و جای خود را به ملی‌گرایی رادیکال و دولت‌های شبه‌مطلقه رضاخانی در ایران و کمالیست‌ها در ترکیه دادند. البته فارغ از این نتایج زود هنگام (دولت مشروطه) در درازمدت، ایدئولوژی ملی‌گرایی لیبرال توانست موجد شکل‌گیری جنبش‌ها و احزابی با رویکرد لیبرالی به‌منظور تشکیل دولت ملی دموکرات شود و به‌عنوان یکی از مبانی اصلی هویت‌ساز در خاورمیانه مطرح شود. پدیده‌ای که با گذشت زمان، ضرورت آن در جوامع خاورمیانه بیشتر احساس می‌شود. اما اینکه چرا ملی‌گرایی لیبرال به‌مثابه یک سازوکار جدید، آن‌طور که در غرب موفق به ایجاد دولت - ملت مدرن شد، در خاورمیانه نتوانست موفق شود، ناشی از دلایل چندی است که در اینجا به اختصار به ذکر آنها می‌پردازیم.

۱. فقدان شرایط تاریخی و اجتماعی مناسب: اولین عاملی که باعث شد ملی‌گرایی لیبرال نتواند در خاورمیانه موجد پدیده دولت-ملت شود، به فقدان شرایط تاریخی-اجتماعی مناسب در جوامع خاورمیانه برمی‌گردد. همان‌گونه که پیشتر گفته شد، ایدئولوژی ملی‌گرایی لیبرال به‌عنوان ایدئولوژی دوران گذار به دولت-ملت زمانی در غرب شکل گرفت و توانست کار ویژه خود را به انجام رساند که ترتیبات ماقبل نظم مدرن همچون جدایی مذهب از سیاست و از بین رفتن نقش مذهب به‌عنوان عنصر اصلی هویت‌ساز و همبستگی اجتماعی، شهری‌شدن سیاست، فروپاشی فئودالیسم و شکل‌گیری طبقه بورژوازی و ... به انجام رسیده بود و در واقع بذر ایدئولوژی ملی‌گرایی لیبرال در یک زمین آماده پاشیده شد و توانست شکوفا شده و کار ویژه اصلی خود را که ملت‌سازی و سپس تشکیل دولت بر اساس مرزهای ملت بود، به انجام برساند. برخلاف این جریان، در جوامع خاورمیانه‌ای، بذر ملی‌گرایی لیبرال به‌عنوان ایدئولوژی دولت‌ساز در زمینه‌ای متفاوت پراکنده شد. جوامع خاورمیانه در پویایی‌های درونی خود به هیچ‌روی چنین ترتیباتی را از سر نگذرانده بود و لذا زمانی که این جوامع به دوره جدید پای گذاشتند، مناسبات نظم ماقبل مدرن همچون عدم تفکیک میان مذهب و سیاست، مدل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زندگی عشیره‌ای، ساخت اجتماعی و سیاسی پراکنده و متعارض، هویت و همبستگی‌های مبتنی بر عناصر پیشامدرن همچون مذهب و خویشاوندی به‌قوت خود باقی بود. بر این اساس طرح مفاهیمی همچون دموکراسی، قانون، ملت و دولت و سایر مفاهیمی که در پویش درونی جوامع غربی تکامل یافته بودند، برای قاطبه مردم خاورمیانه قابل درک نبود. همین امر باعث شد ملی‌گرایان لیبرال برای عامه فهم کردن این مفاهیم به بومی‌سازی این مفاهیم دست بزنند. بومی‌سازی این مفاهیم باعث مشکل مضاعفی شد و آن اینکه این مفاهیم از معنای اصلی آن تهی شد و بر معنایی محدود و یا مغایر با معنای اصلی این مفاهیم بار شد. اعتراض و تذکر فتتحلی آخوندزاده نسبت به کتاب یک کلمه اثر مستشارالدوله، که در زمره روشنفکران بنام ایرانی به‌شمار می‌رود، دلالت بر درک آخوندزاده از پیامد چنین امری بود. مستشارالدوله در کتاب یک کلمه درصدد بود که منشور حقوق بشر انقلاب فرانسه و قانون اساسی این کشور را برای عامه فهم کردن و جلوگیری از اعتراض متشرعین، بر اساس احکام اسلام و قوانین شرعی توضیح و

تبیین کند. چنین کاری نیز در غالب آثار و اندیشمندان این دوره همچون طالبوف، آقاخان کرمانی، ملک‌خان و به‌خصوص در *روزنامه قانون* و حتی عده‌ای از علمای مشروطه‌خواه انجام می‌شد.^{۲۱} چنین پدیده‌ای بین سایر ملی‌گرایان لیبرال در جوامع خاورمیانه نیز مرسوم بود. چنان‌که برتران بدیع اشاره می‌کند که طهطاوی، خیرالدین، ابن‌ابی‌ضیاف در مصر و جوامع شمال آفریقا نیز درصدد ترکیب مفاهیم و ارزش‌های غربی با فرهنگ و تمدن اسلامی بودند و این امر سریعاً به این توهم انجامید که می‌توان میان مواد تمدن غربی و به تبع آن ایدئولوژی ملی‌گرایی لیبرال و ایمان اسلامی و به تبع آن وفاداری به شریعت، نوعی مصالحه و هماهنگی برقرار کرد.^{۲۲} چنین امری اگرچه از این جهت که ایده ملی‌گرایی لیبرال را فراگیر و عامه‌پسند می‌کرد قابل توجه است، از جهت دیگر و به لحاظ کیفی از عمق و اصالت آن می‌کاست.

۲. ماهیت پاتریمونیالیستی ساخت سیاسی: عامل دیگری که باعث عدم موفقیت ملی‌گرایی لیبرال در جوامع خاورمیانه شد، به ماهیت پاتریمونیالیستی ساخت سیاسی این جوامع برمی‌گردد. در حالی که یکی از مهم‌ترین اهداف ملی‌گرایی لیبرال، ایجاد یک ساخت سیاسی مدرن مبتنی بر حاکمیت عمومی و ارزش‌های دموکراتیک بود، ساخت سیاسی پاتریمونیال که برای قرون متمادی توانسته بود خود را تولید و بازتولید نماید، مانع اساسی در مقابل ایدئولوژی ملی‌گرایی لیبرال در امر دولت‌سازی ایجاد نمود. شاهان مستبد قاجار تحت هیچ شرایطی حاضر به قبول ایده‌های لیبرالی جنبش مشروطیت مبتنی بر حاکمیت عمومی نبودند و در این راه وقت و انرژی زیادی را از ملی‌گرایان لیبرال تلف نمودند تا سرانجام نیز در اثر انقلاب و خشونت حاضر به پذیرش حداقلی ایده‌های مشروطه‌خواهان شدند. در سایر مناطق خاورمیانه نیز به‌خصوص در عثمانی (ترکیه)، خلفای عثمانی تحت هیچ شرایطی حاضر به پذیرش ایده‌های لیبرالی به تمام و کمال نبودند و تنها زمانی حاضر به پذیرش اصلاح در امور جامعه خود می‌شدند که در راستای تقویت اقتدار ملوکانه آنها و یا دست‌کم عدم مخالفت با این اقتدار می‌بود. عدول ایدئولوژی ملی‌گرایی لیبرال به پان‌عثمانیسم که مبتنی بر اصلاحات در چارچوب اقتدار امپراتوری عثمانی و به‌منظور تقویت آن بود، در همین راستا قابل فهم است. چنین وضعی در مورد محمدعلی پاشا در مصر، و احمد بای در تونس و سایر ایالت‌های عثمانی نیز وجود داشت.

۳. فقدان پایگاه اجتماعی: عامل دیگری که بر عدم موفقیت ملی‌گرایی لیبرال به‌عنوان یک ایدئولوژی دولت - ملت‌ساز تاثیر گذاشت، ریشه در پایگاه طبقاتی ملی‌گرایان لیبرال در خاورمیانه داشت. در حالی که ملی‌گرایی لیبرال در غرب ایدئولوژی طبقه بورژوازی بود که قشر وسیعی از افراد ملت را دربر می‌گرفت، در خاورمیانه، عده بسیار کمی از روشنفکران و متجددان حامی و خواستار این ایدئولوژی بودند که این عده اندک نیز به‌واسطه عدم توانایی در بسیج مردمی نتوانستند ایده ملی‌گرایی لیبرال را به یک ایده فراگیر، آن‌سان که در غرب اتفاق افتاد، تبدیل نمایند. گرایش به بومی‌سازی و عدول از ماهیت راستین این ایدئولوژی و دیگر ارزش‌ها که خاستگاه غربی داشتند نیز به‌نوعی ریشه در همین ماهیت غیرطبقاتی ملی‌گرایان لیبرال داشت.

۴. عدم درک و فهم درست از مفاهیم و ارزش‌های لیبرالی: در نهایت باید اذعان کرد که حتی خود ملی‌گرایان لیبرال نیز درک و فهم درستی از این ایدئولوژی و مفاهیمی همچون ملی‌گرایی، لیبرالیسم، آزادی، قانون، دموکراسی، سکولاریسم و سایر مفاهیمی که از ملزومات آن است، نداشتند. آجودانی در کتاب *مشروطه/ ایرانی* نشان می‌دهد که چطور حتی روشنفکران و ملی‌گرایان مشروطه‌خواه نیز فهم درستی از مفاهیم بنیادینی همچون دولت و ملت نداشتند.^{۳۳} برتران بدیع هم بیان می‌کند که چگونه این مفاهیم در ارتباط با سنت عربی و اسلامی در دنیای عرب فهم شد و روشنفکران عرب از درک معانی اصلی آن ناتوان بودند. به‌طور مثال کسانی همچون طهطاوی، زغلول، المرصاخی، مصطفی کامل و حتی جمال عبدالناصر اغلب مفهوم ملت را به‌معنای امت و در کنار مذهب اسلام فهم و درک می‌کنند و هیچ‌گاه ماخذ اسلامی ملت را زیر سؤال نبرده‌اند. در مورد مفهوم حاکمیت ملی که از جمله مفاهیم محوری ملی‌گرایی لیبرال و وجهه دیگر ملت در فرهنگ غربی به‌شمار می‌رود نیز نزد متفکران و روشنفکران عرب غالباً نه در معنای داخلی، بلکه در بعد خارجی و به‌منظور مقابله با اشغال و استعمار غرب به‌کار می‌رفت.^{۳۴} بدین ترتیب ملی‌گرایی لیبرال در جوامع خاورمیانه به‌شدت مسخ و بازسازی شده است. شکست ایدئولوژی ملی‌گرایی لیبرال در امر دولت - ملت‌سازی به‌دلایلی که در بالا گفته شد، راه را برای دو جریان دیگر ناسیونالیستی؛ یعنی پان‌اسلامیسم و ملی‌گرایی رادیکال در چارچوب پان‌ایرانیسم، پان‌ترکیسم و پان‌عربیسم باز کرد تا این ایدئولوژی‌ها نیز شانس خود را برای ایجاد دولت - ملت در خاورمیانه بیازمایند.

۳. پان اسلامیسیم

ایدئولوژی پان اسلامیسیم از جمله اولین ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه در منطقه خاورمیانه بود که در واکنش به شکست ایدئولوژی ملی‌گرایی لیبرال شکل گرفت. پان اسلامیسیم به واسطه هدف و موضوعی که داشت، عرصه وسیعی از منطقه خاورمیانه را دربرگرفت و از این منظر تاثیرات آن نیز در غالب کشورهای خاورمیانه چشمگیر بود.

الف. مروری اجمالی بر اندیشه‌های پان اسلامیسیم

جرقه‌های پان اسلامیسیم اگرچه در ابتدا در اندیشه‌های سلفی‌گری رخ نمود، با اقدامات سیدجمال‌الدین اسدآبادی به‌عنوان مهم‌ترین شخصیت و رهبر ملی‌گرایی اسلامی (پان اسلامیسیم) به منصفه ظهور رسید. پان اسلامیسیم به‌سرعت توانست در تقریباً تمام کشورهای خاورمیانه گسترش یابد و شاگردان سید جمال همچون محمد عبده، رشید رضا، سعد زغلول و ... در ایران، ترکیه و مصر که در آن دوره سرامدان دنیای اسلام بودند و تا اندازه‌ای از سیطره استعمار مصون بودند، آن را گسترش دادند.

هرچند که هم‌پای پان اسلامیسیم، گرایش ملی‌گرایی لیبرال نیز در کشورهای خاورمیانه وجود داشت، به‌لحاظ وسعت حوزه جغرافیایی و تاثیرات آن، پان اسلامیسیم ایدئولوژی برتر طی سال‌های اولیه قرن بیستم تا دوران جنگ جهانی اول بود (تقریباً از ۱۹۰۰). در این دوره علمای تراز اول کشورهای اسلامی به‌خصوص علمای شیعه در ایران و حوزه نجف، علما و اندیشمندان اسلامی در امپراتوری عثمانی و حتی مفتی‌های مدرسه الازهر مصر برای دفع خطر تمدن غرب که جهان اسلام را تهدید می‌کرد، از یک‌پارچگی جهان اسلام سخن می‌گفتند. جرقه اولیه پان اسلامیسیم در اثر فعالیت‌های علما و روحانیون ایران به‌دنبال پیروزی جنبش تنباکو و احترام و اقتداری که میرزای شیرازی به‌دست آورده بود، شروع شد. جنبش تنباکو زمینه فکری خود را مرهون افکار پان اسلامیستی سید جمال بود، و سید جمال نیز متعاقباً جنبش تنباکو را نقطه عزیمتی می‌دانست تا از طریق مذهبی کردن گرایش‌های ملی‌گرایانه در ایران به‌رهبری علما وحدت عملی جهان اسلام را برقرار سازد. سید جمال پس از پیروزی جنبش تنباکو که مرحله

اول طرح عملیاتی خود را موفق می‌دید، به کشور عثمانی رفت تا با توجه به زمینه‌های فراهم شده در ایران، اتحاد سیاسی جهان اسلام را زیر لوای سلطان عثمانی تحقق بخشد. سلطان عبدالحمید نیز با توجه به اینکه امپراتوری عثمانی از نیمه دوم قرن نوزدهم در خطر فروپاشی و تجزیه قرار گرفته بود و این امر در جریان شورش‌های قومی و قبیله‌ای به‌ویژه در سرزمین‌های اسلامی - عربی امپراتوری در ابتدای قرن بیستم شدیدتر شده بود، از این ایده به‌شدت استقبال کرد؛ چرا که عملی شدن اهداف پان اسلامیسیم، در واقع به‌معنای تداوم سلطه عثمانی بر سرزمین‌های عربی و شمال آفریقا بود. با وجود این، تلاش‌های وی در این زمینه راه به‌جایی نبرد و بسیاری از علما و روحانیون به‌ویژه روحانیون شیعه و حوزه نجف نه‌تنها از ایده‌های او استقبال نکردند، بلکه مخالفت هم نمودند.

به‌طور کلی، اندیشه پان اسلامیسیم که از آن تحت‌عنوان تعبیری همچون «اسلام سیاسی»، «بنیادگرایی اسلامی» و غیره نیز یاد می‌شود، بعد از سید جمال در آثار اکثر متفکران مسلمان در طول همه سال‌های قرن بیستم و تقریباً در سراسر دنیای اسلام و خاورمیانه تداوم یافت. اندیشمندانی همچون عبده، حسن البنا و عبدالقادر عوده در مصر به ترویج اندیشه‌های اسلامی سیاسی پرداختند. عبدالقادر عوده به‌عنوان یکی از متفکرین متاخر پان اسلامیسیم در آثارش همچون *اسلام و شرایط سیاسی کنونی ما و قانون جنایی اسلام* بر قدرت اجرایی و حق انحصاری رییس دولت که همان «امام» است، تاکید می‌کند و معتقد است که وظیفه امام انجام اقدامات اجرایی برای ترویج اسلام و هدایت امور دولت در راستای اسلام می‌باشد. بر این اساس امام که نماینده خداست، طیف وسیعی از کارکردها همچون انتصاب، برکناری، راهنمایی و نظارت بر مقامات، فرماندهی ارتش، اعلان جنگ، و تعیین حدود مرزها را برای تنظیم قانون بر اساس شریعت و ... را در اختیار دارد. در واقع در اندیشه او امام رییس دولت و یا مسامحتاً خود دولت است، که مسئولیت بی‌حد و مرزی را دارد.^{۲۵} همچنین وی در مقابل مفهوم ملت، مفهوم امت را که مبنی بر مرزهای عقیدتی به جای مرزهای جغرافیایی است، به‌کار می‌برد. ابوالاعلی مودودی، متفکر پاکستانی نیز یکی از چهره‌های سرشناس جنبش پان اسلامیسیم در دهه‌های اخیر به‌شمار می‌رود. مودودی نیز مانند دیگر اسلام‌گرایان از طرفداران سرسخت وحدت اسلامی و مقابله با غرب بود. وی

به‌شدت بر نهضت‌های احیا و بازخیزی اسلامی در دهه‌های اخیر اثرگذار بوده است، به‌گونه‌ای که تقریباً هیچ سخنی را در مورد اندیشه حکومت اسلامی در میان اهل تسنن بدون توجه به اندیشه‌های او نمی‌توان تفسیر کرد. وی نیز مخالف اندیشه‌های ملی‌گرایی عربی و ترکی در جهان اسلام بود. جماعت اسلامی که در اوت ۱۹۴۱ توسط یک گروه ۷۵ نفر در لاهور پاکستان تشکیل شد، از جمله ثمرات فکری مودودی بود که هنوز هم به فعالیت‌های خود در جهان اسلام تحت‌عنوان یک گروه بنیادگرا ادامه می‌دهند.^{۲۶}

در مجموع پان اسلامیت‌ها هنوز ایده دولت بزرگ اسلامی و اقتدار آن را جستجو می‌کنند. از نظر آنان غرب و فرهنگ غرب اساسی‌ترین رقیب و دشمن آنهاست. اخوان المسلمین به‌عنوان یک جنبش پان اسلامیتی در این زمینه بیان می‌کند: «دشمنان اسلام یعنی صهیونیسم، مسیحیت، مارکسیسم، بوداییسم و گاوپرستان هندو، همه باهم قویا در تلاشند تا در درون جامعه اسلامی رخنه کنند و با دستورالعمل‌های بدخواهانه‌شان به آن ضربه بزنند و آن را مضمحل کنند و ...»^{۲۷} عبدالرحمان کواکبی، که هم در زمره پان اسلامیت‌ها و هم از جمله اولین ملی‌گرایان عرب به‌شمار می‌آید، در این زمینه می‌گوید: «انسان غربی به‌شدت ماتریالیستی فکر می‌کند، به‌طور ذاتی به‌دنبال استثمار دیگران و ضربه زدن به آنهاست و ...» برعکس، از نظر کواکبی: «مسلمانان و اعراب دارای انگیزه‌های قوی اخلاقی هستند و با انصاف و مهربانی رفتار می‌کند، قلبشان آکنده از مهربانی و بخشندگی است و حتی با دشمنانشان نیز با نهایت انصاف و مهربانی رفتار می‌کنند.»^{۲۸}

ب. پان اسلامیسیم و شکست در امر دولت-ملت‌سازی

ایدئولوژی پان اسلامیسیم اگرچه موفقیت‌های قابل ستایشی داشت، در حوزه دولت-ملت‌سازی و ارتباط با دولت-ملت مدرن، به‌واسطه ماهیت، هدف و موضوعی که داشت، نه‌تنها موفق نبود، بلکه خود به‌عنوان مانع و سدی بزرگ در مقابل پدیده دولت-ملت عمل کرد.

اولین پارادوکس ایدئولوژی پان اسلامیسیم در ماهیت آن نهفته بود. در حالی که ملی‌گرایی مدرن که نقش اساسی در ایجاد و تداوم دولت ملی مدرن در غرب برعهده داشت، ناشی از انفکاک میان مذهب و سیاست بود و حتی بر این جدایی پای می‌فشرد و خود را (ملی‌گرایی)

عامل اصلی نظم‌دهنده و یک‌پارچه‌کننده ملت در دوره جدید می‌دانست، پان اسلامیسیم در صدد بود تا ملی‌گرایی را از محتوای غیرمذهبی‌اش که اغلب توسط ملی‌گرایان لیبرال تبلیغ می‌شد، خارج سازد. سید جمال‌الدین اسدآبادی و شاگردانش نه تنها به ارزش‌های ملی‌گرایی لیبرال ایمان نداشتند، بلکه حتی برای مبارزه با آن به ملی‌گرایی دینی متوسل شدند و سعی داشتند آن را در وحدت کل جهان اسلام متجلی سازند. بدین لحاظ پان اسلامیسیم نه تنها نتوانست پایه‌ای برای شکل‌گیری دولت‌های ملی در خاورمیانه باشد، بلکه خود نیز تبدیل به مانع اساسی در مقابل پروژه دولت ملی مدرن شد.

دومین اختلاف پان اسلامیسیم با دولت‌ملت مدرن ناشی از اهداف آن بود. در حالی که ایدئولوژی ملی‌گرایی در غرب در راستای هویت بخش داخلی به وجود آمد، مهم‌ترین هدف و انگیزه پان اسلامیسیم مبارزه با استعمار با استفاده از مفاهیم و انگیزه‌های اسلامی بود. سید جمال‌الدین اسدآبادی رسالت خود را مبارزه با استعمار در هر کجای وطن اسلامی می‌دانست. فعالیت‌های وی نیز به خوبی مبین این امر است که او هیچ‌گونه دلبستگی ملی به سرزمین و دولت خاصی نداشت، شاگردان وی نیز که در سراسر منطقه خاورمیانه و سرزمین‌های اسلامی پراکنده بودند، تقریباً همین رویه را دنبال کردند. این قضیه که ملیت وی مشخص نیست و عده‌ای او را جمال‌الدین افغانی، عده‌ای ایرانی و حتی عده‌ای وی را عرب می‌دانستند، به خوبی نمایانگر عدم تمایلات ملی اوست.^{۲۹} مضافاً پیشنهاد وی و تعدادی از پیروانش مبنی بر اینکه تمام سرزمین‌های اسلامی در زیر لوای سلطان عثمانی جمع شوند و او را به‌عنوان خلیفه و حاکم مسلمین بپذیرند، حاکی از نهایت اختلاف ایده‌های پان اسلامیسیم با دولت-ملت مدرن، که هر ملت، دولت خاص خود را دارد، بود.

سومین عرصه اختلاف پان اسلامیسیم با پدیده دولت مدرن ناشی از این امر بود که اساساً پان اسلامیسیم قبل از آنکه یک کنش سیاسی باشد، یک واکنش و عکس‌العمل سیاسی بود. لذا برخلاف ملی‌گرایی که بر محوریت «خودآگاهی ملی» قرار دارد و از این راه است که به‌عنوان یک عنصر دولت‌ساز ایفای نقش می‌کند، پان اسلامیسیم به‌عنوان یک واکنش سیاسی با استفاده از ابزارهای مذهبی به اقدامات استعمار و به تبع دولت مدرن که خود زاینده استعمار در منطقه

می‌باشد، بود؛ پدیده‌ای که تقریباً در همه کشورهای جهان سوم شایع بود و از آن تحت‌عنوان «ملی‌گرایی ضد استعماری» یاد می‌شود.^{۳۰} در واقع این نوع ملی‌گرایی نه پدیده‌ای مربوط به فرایند نوسازی، بلکه واکنشی در قبال تمدن غرب، مظاهر مدرنیته و اقدامات استعماری بود.^{۳۱} به‌طور کلی این شور و احساس ضد استعماری، به‌خصوص نسبت به استعمار بریتانیا که در قالب یک حس دفاع از سرزمین‌های اسلامی و دین اسلام نمودار شد، فاصله زیادی با ملی‌گرایی دولت‌ساز داشت.

به‌طور کلی پان‌اسلامیسم به‌عنوان یک ایدئولوژی با توجه به اهداف، موضوع و ابزارهایی که داشت، نتوانست و در واقع نخواست به شکل‌گیری، تکامل و قوام پدیده دولت-ملت مدرن (به‌سبک اروپایی) کمک کند و همان‌گونه که در بالا گفته شد، تقریباً با تمامی عناصر سازمانی دولت مدرن یعنی سرزمین با مرزهای محدود، جمعیت مشخص در چارچوب یک ملت، حکومت با سازمان و نهادهای جدید و نهایتاً حاکمیت مبنی بر مشروعیت قانونی و اراده عمومی، اگر نگوئیم در تضاد بود، دست‌کم اختلاف اساسی داشت. مضافاً از آنجایی که پان‌اسلامیسم رنگ و بوی سنتی داشت و از ابزار مذهب نیز در راستای اهداف خود استفاده می‌کرد، ماهیتاً نمی‌توانست در هم‌سویی با دولت-ملت به‌عنوان یک پدیده سکولار و مدرن قرار گیرد.

نکته قابل ذکر اینکه برخلاف تاریخ تکامل دولت در غرب، که با ظهور دولت مدرن، دین کارکرد هویت‌سازی و ایجاد همبستگی اجتماعی را از دست داد و به‌جای آن ملی‌گرایی ظهور کرد، در منطقه خاورمیانه، دین توانست کارکرد و قدرت خود را هم‌پای ایدئولوژی ملی‌گرایی و چه‌بسا قوی‌تر از آن حفظ نموده و بر تحولات و تکامل دولت اثرات عمیقی را به‌جای گذارد. مهم‌ترین دلیل بر این مدعا، رواج موج جدید اسلام‌گرایی در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم است. موج جدید اسلام‌گرایی با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در اواخر دهه ۷۰ میلادی (۱۹۷۹) و قبضه قدرت توسط نیروهای مذهبی، عملاً به درون دولت راه یافت. انقلاب اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی ایران در واقع سرآغازی بر احیای دوباره ایدئولوژی اسلامی به‌عنوان مدعی اصلی هویت‌سازی و دولت‌سازی مبتنی بر دیدگاه‌های اسلام پیرامون دولت و ملت بود. در واقع اسلام‌گرایی جدید طیف وسیعی از جریان‌ها را دربر می‌گرفت که

یک سر آن از اسلام‌گرایی متعادل جمهوری اسلامی تا به قدرت رسیدن احزاب اسلامی در کشورهای ترکیه، مصر، الجزایر و ... را دربر می‌گیرد و سر دیگر آن به اسلام‌گرایی رادیکال طالبانیزم در افغانستان و بنیادگرایی اسامه بن لادن و سلفی‌گری در گروه‌های اسلامی معارض در پاکستان و عربستان سعودی ختم می‌شود.

نتیجه‌گیری

نقطه عزیمت ایدئولوژی ملی‌گرایی در خاورمیانه در انجام کارکردهای آن در امر ملت‌سازی، ایجاد هویت ملی و سرانجام ایجاد دولت ملی بود. در حالی که در غرب ملی‌گرایی به‌عنوان اساسی‌ترین ایدئولوژی دولت-ملت‌ساز عصر مدرن توانست نقش مهمی را در رشد و تکوین آن ایفا کند و در حالی که ملی‌گرایی به‌عنوان ایدئولوژی دولت-ملت‌ساز که یک‌سره بر پایه‌ها و الزامات دنیوی و رهایی از عناصر سنتی و هم‌بستگی قومی و قبیله‌ای بنا شده بود، به هسته مرکزی فرآیند تکوین دولت در دوره مدرن تبدیل شد. در خاورمیانه به‌لحاظ فقدان شرایط و بستر تاریخی اجتماعی مناسب عملاً نتوانست کارکرد ملت‌سازی و به‌تبع آن دولت‌سازی را به‌انجام برساند. در حالی که دولت-ملت‌های مدرن و کارکرد ایدئولوژی ملی‌گرایی مرهون زمینه‌های تاریخی از جمله تفکیک میان مذهب و سیاست بود که بر اساس آن زمینه‌های ملت‌سازی از همان آغاز با گرایش‌های دنیاگرایانه فراهم شد، در خاورمیانه ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه نتوانستند خود را از پیرایه‌های نظم سنتی همچون مذهب (پان‌اسلامیسم و پان‌عربیسم)، قوم و قبیله و عناصر پاتریمونیالیستی (پان‌ترکیسم، پان‌ایرانیسم و پان‌عربیسم) جدا کنند. همین عامل باعث تجدید ساخت این عناصر و سازه‌های سنتی در قالب اشکال و نهادهای مدرن همچون حکومت، حاکمیت، هویت، و بروکراسی شد و بر این اساس دولت-ملت هرگز نتوانست به لحاظ ماهوی، ماهیتی مدرن پیدا کند.

همچنین باید اضافه کرد که ایدئولوژی‌های ملی‌گرایانه در خاورمیانه نتوانستند خودآگاهی ملی را به‌عنوان عنصری دولت‌ساز که پایه‌های اصلی نظام مدرن همچون حاکمیت ملی، مرزها و سرزمین ملی، همبستگی ملی و ... را ایجاد می‌کند، متجلی شود. ملی‌گرایی در خاورمیانه به‌جای

اینکه مانند غرب در حکم ایدئولوژی بدیل مذهب، پدیده‌ای فرهنگی برای ساخت دولت مدرن باشد، در واقع جنبش سیاسی در واکنش به استعمار بود؛ پدیده‌ای که از آن می‌توان به ملی‌گرایی ضداستعماری به‌جای ملی‌گرایی دولت‌ساز یاد کرد. از این‌رو ملی‌گرایی نه پدیده‌ای مربوط به فرآیند نوسازی، بلکه واکنشی در مقابل استعمار بود و این شور و احساسات ضداستعماری که تقریباً در همه جریان‌های ملی‌گرایانه در خاورمیانه اعم از لیبرال، رادیکال و اسلام‌گرا وجود داشت، در قالب یک حس میهن‌پرستی (ملی‌گرایی لیبرال و رادیکال) و یا دفاع از اسلام (پان‌اسلامیسم) نمودار شد و این فاصله زیادی با ملی‌گرایی دولت‌ساز به سبک اروپایی دارد.

نکته دیگری که باید متذکر شد این است که، در غرب فرآیند ملت‌سازی و ایدئولوژی ملی‌گرایی لیبرال بر اساس عملکرد طبقات اجتماعی بود، اما در خاورمیانه همان‌گونه که گفته شد، ملی‌گرایی نه بر اساس عملکرد طبقاتی، بلکه توسط گروه اندکی از روشنفکران، بروکرات‌های دولتی و یا علما و روحانیون بود. پرواضح است که چنین خاستگاه طبقاتی و چنین گروه‌های حامل ملی‌گرایی، با طبقه بورژوازی به‌عنوان حامل نظم مدرن و ایدئولوژی ملی‌گرایی در غرب متفاوت بود. بر این اساس است که می‌توان گفت در حالی که ملی‌گرایی در خاورمیانه یک جنبه روشنفکرانه و واکنشی داشت، در غرب یک نیاز یا ضرورت و جنبه کنشی داشت. همچنین باید گفت برخلاف غرب که فرآیند یک‌پارچگی ملی بر پایه مناسبات مدرن (مانند طبقه بورژوازی، جدایی دین از سیاست، شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن، شهری شدن سیاست و ...) شکل گرفت، در خاورمیانه اگرچه ایدئولوژی ملی‌گرایی لیبرال و طبقه انگشت‌شمار حامل آن به چنین مناسبات مدرنی کم‌وبیش اعتقاد داشتند، به‌لحاظ فقدان شرایط و بسترهای مناسب اجتماعی و تاریخی آن، عملاً راه به جایی نبرد. در مقابل نیز پان‌اسلامیسم با تکیه بر مذهب و با هدف به‌چالش کشیدن مناسبات و سازه‌های مدرن، به مخالفت با پدیده دولت - ملت به مفهوم غربی آن برخاست. نهایتاً باید اذعان کرد که جوامع خاورمیانه در حالی پا به قرن بیستم می‌گذارند و با مفاهیم و پدیده‌های مدرنی همچون دولت - ملت و ملی‌گرایی آشنا می‌شدند که به هیچ‌روی شرایط و بستر اجتماعی و سیاسی این پدیده‌ها مهیا نبود. حتی جوامع خاورمیانه‌ای برای این مفاهیم و پدیده‌ها واژگان و تعابیر درستی نیز نداشتند. این جوامع که دچار یک تصلب و انسداد

تاریخی بودند، مدام گذشته خودشان را تکرار می‌کردند و مناسبات و بسترهای ماقبل مدرن در این جوامع مدام تولید و بازتولید می‌شد. از لحاظ اجتماعی این جوامع متشکل از ساخت‌های اجتماعی پراکنده و خودمحور بودند که بر مبنای الگوی قبیله‌ای و یا روستاهای خودکفا بنا شده بود. عرصه سیاست وجهه قبیله‌ای خود را حفظ کرده بود و به لحاظ اقتصادی نیز مبتنی بر الگوی تولید شبان‌کاری و یا اقتصاد روستایی خودکفا و غیرمولد بودند. پرواضح است که در چنین ساختاری، ایدئولوژی ملی‌گرایی نیز در پیوند با عناصر سنتی همچون مذهب، قبیله و قوم، از کارکرد واقعی خود بازماند (ملی‌گرایی لیبرال) و یا وجهه‌ای مذهبی (پان‌اسلامیسم) و یا قومی (ملی‌گرایی رادیکال) که به‌هیچ وجه سازه‌ها و عناصر دولت-ملت مدرن همچون همبستگی‌های ملی، حاکمیت ملی، هویت ملی، اقتصاد ملی و ... را بر نمی‌تابید، به خود گرفت. بحران هویت ملی که امروزه دامن‌گیر بسیاری از دولت-ملت‌های خاورمیانه است، مصداق بارزی بر این مدعاست.

پاورقی‌ها:

1. Tom Lansford, "Post-Westphalian Europe? Sovereignty and the Modern Nation-State," *International Studies*, No 37, 2000, p. 2.
2. Ibid.
۳. البته مفهوم ملی‌گرایی نیز تا اندازه‌ای از همان تشتت آراء در زمینه دیگر مفاهیم مدرن رنج می‌برد، که ذکر همه این آراء اگرچه می‌تواند مفید باشد، اما با توجه به محدود بودن این مقاله ذکر همین نکته کافی است که درحالی که اکثر نظریه‌پردازان بر این امر که ملی‌گرایی ایدئولوژی مسلط و موثر در دوره‌گذار از جوامع سنتی به مدرن بود، تعدادی از تئوری‌پردازان (به‌خصوص مارکسیست‌ها و پست‌مدرن‌ها) آن را مفهومی برساخته و گمراه‌کننده می‌دانند. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:
-Lamont DeHaven King, "Nations Without Nationalism, Ethnopolitical Theory and the Demise of the Nation-State," *Journal of Developing Societies*, 2002, 18, p. 354.
۴. اندرو وینسنت، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱، ص ۳۴۰.
5. H. G. Koenigsberger, "The Past and Future History of Nationalism," *European History Quarterly*, SAGE Publications, London, Vol. 26, No. 4, 1996, p. 600.
۶. حمید عنایت، *سیری در اندیشه سیاسی عرب*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸، صص ۲۵-۲۰.
۷. همان، صص ۳۶-۳۵.
۸. همان، ص ۳۵.
۹. همان، ص ۶۵.
۱۰. نقل به مضمون از: هشام شرابی، *روشنفکران عرب و غرب: سال‌های تکوین (۱۹۱۴-۱۸۵۷)*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹، ص ۵۳.
۱۱. ماشاءالله آجودانی، *مشروطه ایرانی*، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۵، ص ۱۷۳.
۱۲. فرهنگ رجایی، «درآمدی بر اندیشه سیاسی معاصر عرب»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال اول، شماره ۲، پاییز ۱۳۷۳، ص ۲۸۷.
۱۳. همان، ص ۲۸۸.
۱۴. برتران بدیع، *دو دولت؛ قدرت و جامعه در غرب و در سرزمین‌های اسلامی*، ترجمه احمد نقیب زاده، تهران: مرکز بازنشاسی اسلام و ایران (انتشارات باز)، ۱۳۸۰، ص ۸۲.
۱۵. ماشاءالله آجودانی، پیشین، ص ۲۵۶.
۱۶. برتران بدیع، پیشین، ص ۸.

۱۷. فریدون آدمیت، *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۱، ص ۱۱۸.
۱۸. همان، ص ۱۲۳.
۱۹. شمس‌الله مریجی، «پیش‌قراولان سکولاریسم در ایران»، *فصلنامه علوم سیاسی*، سال هشتم، شماره سی و دوم، زمستان ۱۳۸۴، ص ۲۵۶.
۲۰. صادق زیباکلام، «اسلام، ملی‌گرایی و اصول‌گرایی در جهان عرب»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال هشتم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۰، ص ۷۰.
۲۱. ماشاء‌الله آجودانی، پیشین.
۲۲. برتران بدیع، پیشین، ص ۸.
۲۳. ماشاء‌الله آجودانی، پیشین، بخش هشتم، نهم و دهم، ص ۱۶۵-۲۱۱.
۲۴. برتران بدیع، پیشین، ص ۸۵-۸۴.
۲۵. هشام شرابی، *پدرسالاری جدید: نظریه‌ای درباره تغییرات تحریف شده در جامعه عرب*، ترجمه احمد موثقی، تهران: نشر کویر، ۱۳۸۰، ص ۹۵.
۲۶. عباس عراقچی، «اندیشه‌های سیاسی ابوالاعلی مودودی و جنبش احیای اسلامی»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال ششم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۸، ص ۷۶.
27. Barry Rubin, "Pan-Arab Nationalism: The Ideological Dream as Compelling Force," *Journal of Contemporary History*, SAGE, London, Newbury Park and New Delhi, Vol. 26, 1991, p. 536.
28. Ibid., p 535.
۲۹. در زمینه ملیت سید جمال ر.ک. به: سیدحسن تقی‌زاده، «سید جمال الدین اسدآبادی»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال ۲۱، شماره اول و دوم (پیاپی ۲۳۰-۲۲۷)، مرداد تا آبان ۱۳۸۵، ص ۱۵۷-۱۵۴؛ ابراهیم تیموری، «ایران پیش از انقلاب مشروطیت»، همان، ص ۱۹-۱۸.
۳۰. اندرو وینسنت، پیشین، ص ۹-۳۵۸.
۳۱. خطابه‌ها، تلگراف‌ها و اعلامیه‌های علمای اسلام در غالب کشورهای اسلامی در خصوص اتحاد مسلمین و مقابله با مظاهر تمدن غرب به‌خوبی گویای این امر است. برای اطلاع بیشتر در این زمینه ر. ک. به: اعلامیه علمای نجف در: موسی نجفی، *تعامل دیانت و سیاست در ایران*، تهران: موسسه فرهنگی پژوهشی چاپ و نشر نظر، ۱۳۷۸، ص ۳۲۱ به بعد.